



خلاصه طرح « تجربه نگاری فرهنگی با تاکید بر الگوهای مشارکت دانشجویی »

تدوینگران طرح: سرکار خانم ملیحه تابعی – جناب آقای مسعود فتاح زاده

از چالش‌های مهم مدیریتی در حوزه فرهنگی، خواه برای مدیران و خواه برای دانشجویان درگیر در فعالیت‌های داوطلبانه موضوع عدم ارتباط با تجربیاتی است که در طول سالیان و با هزینه‌ای نه چندان کم به دست آمده است. این غریبگی با راه‌های رفته و نرفته مشکلی است که یک‌دوم تا سه‌چهارم عمر مدیریتی که معمولاً در مجموع حدود دو سال است را عملاً به تسلط مدیر بر حوزه مسئولیت او مصروف می‌دارد. به عبارت دیگر چالش عدم آشنایی و تسلط مدیر بر حوزه مدیریتی خود، عمر مفید مدیریت را به نصف تا ربع دوران مدیریتی (یعنی ۶ ماه تا یک سال) کاهش می‌دهد. از طرفی تجربه نشان داده است که در حوزه فرهنگی و اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد، هیچ مدیری پس از پایان دوران مدیریتی خود که به ندرت پس از تمدید به ۴ ساله رسیده، حاضر به پذیرش مجدد آن نبوده است. در میان دانشجویان نیز فارغ‌التحصیل شدن به جز در معدود مواردی حلقه واسط میان سران کانون‌های فرهنگی، انجمن‌های علمی و تشکل‌های اسلامی را گسسته است و امکان انتقال تجربیات در حوزه فعالیت‌های داوطلبانه را با چالش مواجه کرده است. افزون بر این، مدیران و دانشجویان حوزه فرهنگی-اجتماعی و دانشجویی تجربه متراکمی از کاهش مشارکت دانشجویان در فعالیت‌های داوطلبانه و استفاده از خدمات ارائه شده در کل حوزه فرهنگی-اجتماعی و دانشجویی داشتند.

چنین ادراکی از وضعیت انتقال تجربیات و مشارکت در فعالیت‌های داوطلبانه، ضرورت انجام یک مطالعه با هدف تجربه‌نگاری الگوهای مشارکت را تبیین می‌کند. این ارزیابی، مبنای اصلی شکل‌گیری «طرح تجربه‌نگاری فرهنگی با تاکید بر الگوی مشارکت» است. بر این اساس، ثبت تجربیات مدیران، کارشناسان و دانشجویان فعال در حوزه فرهنگی و اجتماعی از ابتدای تاسیس آن یعنی اواسط دهه هفتاد تا سال ۱۳۹۵ (حدود ۲۰ سال) و همچنین بررسی مقایسه‌ای الگوهای مشارکت در طول زمان هدف اصلی این طرح است.

با توجه به یافته‌های به دست آمده، می‌توان گفت پدیده مشارکت دانشجویان در سال‌های اخیر تحت تاثیر پدیده‌های گوناگونی قرار داشته است. بنابراین بدیهی است که نگاه تک بعدی در این زمینه بهبودی به دنبال ندارد و شناخت این پدیده صرفاً با نگاهی عمیق و چند بعدی ممکن است. مسیری که در این پژوهش پشت سر گذاشته شده است، با تاکید و تلاش ویژه برای کاوش و اکتشاف عوامل موثر و همچنین فرآیند طی شده الگوهای مشارکت در سال‌های شکل‌گیری ساختار فرهنگی در دانشگاه، طراحی و اجرا شده است.

انجام این پژوهش با استفاده از روش نظریه زمینه‌ای انجام شده است. در میان روش‌های تحقیق، این روش، در تحقیقاتی کاربرد دارد که به دنبال صورت بندی یک نظریه میان برد موقعیتی مبتنی بر مطالعه فرآیند است. لذا انتخاب نظریه زمینه‌ای بسیار مفید و نتیجه بخش بود.

بر اساس مدل پارادایمی این پژوهش، عوامل و شرایط موثر بر پویایی یک پدیده را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود: شرایط علی، بستر حاکم و شرایط مداخله‌گر. شرایط علی باعث شکل‌گیری پدیده یا طبقه محوری می‌شوند. این شرایط مجموعه‌ای از طبقه‌ها و ویژگی‌هایشان است که مقوله اصلی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. اما به شرایط خاصی که بر راهبردها تأثیر می‌گذارند بستر گفته می‌شود و تمیز آن‌ها از شرایط علی مشکل است. این شرایط را مجموعه‌ای از مفاهیم، طبقه‌ها یا متغیرهای زمینه‌ای تشکیل می‌دهند، در مقابل شرایط علی مجموعه‌ای از متغیرهای فعال است. گاهی اوقات متغیرهای بسیار مرتبط را ذیل شرایط علی و متغیرهایی با ارتباط کمتر را ذیل بستر حاکم طبقه‌بندی می‌کنند. در کنار بستر حاکم شرایط مداخله‌گر نیز قرار دارند. شرایط مداخله‌گر شرایطی هستند که راهبردها از آن‌ها متأثر می‌شوند. این شرایط را مجموعه‌ای

از متغیرهای میانجی و واسط تشکیل می‌دهند. شرایط مداخله گر، شرایط ساختاری هستند که مداخله سایر عوامل را تسهیل یا محدود می‌کنند و صبغه علی و عمومی دارند.

شرایط علی

در تبیین شرایط علی پدیده مشارکت، سیاست‌های جاری در حوزه فعالیت‌های داوطلبانه، مدیر فرهنگی و کارشناسان فرهنگی نقش بسزایی بازی می‌کنند. سیاست‌های جاری در این رابطه می‌توانند تسهیل کننده و یا محدود کننده مشارکت در فعالیت‌های داوطلبانه دانشجویان باشند. به عبارت دیگر در یک تقسیم بندی ایده آل گرایانه، سیاست‌ها به ویژه در ساختار فرهنگی دانشگاه به دو شکل عمل می‌کنند. یک روی سکه آن است که این سیاست‌ها فرآیند ساختاری انجام یک فعالیت داوطلبانه را هموار کند، از مجریان حمایت کند و به طرق گوناگون به آنان انگیزه ببخشد. اما روی دیگر سکه آن است که سیاست‌ها با ایجاد موانع ساختاری و افزایش هزینه‌های انجام یک فعالیت داوطلبانه، مشارکت دانشجویان را تحدید کنند. بدیهی است که شرایط واقعی در دانشگاه، ترکیبی از دو دسته اخیر است، اما چنین تفکیکی می‌تواند در تقویت نگاه عمیق تر و تحلیلی تر در میان دست اندر کاران کمک نماید.

در کنار سیاست ها، مدیران فرهنگی نیز از مسیرهای گوناگونی بر الگوی مشارکت دانشجویان موثر بوده اند. به عنوان مثال در مواردی نقش مدیر به شکل غیر مستقیم بر الگوی مشارکت تاثیر داشته است. این تاثیر به واسطه نحوه مواجهه و تعامل مدیر با کارشناسان روی داده است. زمانی که مدیر روح همراهی، صداقت و همدلی را در مجموعه کارشناسان دمیده است، دانشجویان نیز از آن بهره مند شده اند و هنگامی که دورویی، نفاق و نگاهی به دور از اعتماد حاکم بوده است، فعالیت‌های دانشجویی نیز دچار ضعف و شکاف و از آن مهم تر، کاهش تاثیرگذاری شده اند. علاوه بر این، وجود یا عدم وجود نگاه اصطلاحاً جناحی به فعالیت‌های داوطلبانه، یکی از مواردی است که در برخی از دوره‌های زمانی، اگر چه یک جریان را تقویت کرده است، اما انگیزه‌های دانشجویان را تضعیف نموده و ذهنیت‌های فعالان فرهنگی را به سمت نامطلوب هدایت کرده است، در آن سوی، نگاه عادلانه و به دور از ذائقه سیاسی، پدران و همراه با دانشجویان باعث ایجاد دلگرمی در میان دانشجویان شده است.

از طرفی، خود کارشناسان نیز در رونق و رکود و الگوهای مشارکت همواره نقش داشته اند. دانش، مهارت، روحیات و تعاملات هر یک از کارشناسان در بسیاری از مواقع، زیرمجموعه او را شبیه به خود او کرده است. این پدیده در هر یک از حوزه‌های فرهنگی به ویژه نشریات، کانون‌های فرهنگی و هنری و انجمن‌های علمی قابل مشاهده است. اگر کارشناسی به نظم اهمیت داده است، زیرمجموعه او نیز به شکل محسوسی منظم تر است. اگر کارشناسی روحیه هنری دارد، شخصیت جمعه بدنه زیرمجموعه او نیز هنری است و اگر کارشناسی ترقی خواه است، مجموعه او نیز به شکل قابل ملاحظه ای به دنبال فرصت‌ها است.

بستر حاکم

همان گونه که بیان شد، تخصصی شدن تشکلهای فرهنگی به شرایط خاصی که بر راهبردها تأثیر می‌گذارد بستری گفته می‌شود و تمیز آن‌ها از شرایط علی مشکل است. اما در این پژوهش تلاش شده است با تلاش برای کشف ژرفای نظرات مصاحبه شونده‌گان، این چالش تا حد ممکن مدیریت شود. بر این اساس، بسترهای حاکم بر مشارکت و فعالیت‌های داوطلبانه به این شکل شناسایی شدند. ساختارمند شدن فعالیت‌های داوطلبانه، تغییر ذائقه و ارزش‌های دانشجویان و دگردیسی دغدغه‌ها و مشغولیت‌ها (فردگرایی، اولویت یافتن کسب درآمد)، و یاس و ناامیدی دانشجویان.

اگر نگاهی به تاریخچه فعالیت‌های داوطلبانه در دانشگاه بیندازیم، شاهد دوره‌ای خواهیم بود که این جنس از فعالیت‌ها عملاً در ساختار سازمانی دانشگاه جایگاهی نداشته‌اند. در این دوره دانشجویان خود نقش محوری را داشته‌اند و مرز روشنی میان موقعیت کارشناسی و موقعیت دانشجویی وجود نداشته‌است. در این زمان کار عملاً به دانشجویان سپرده می‌شده‌است و البته او تحت فشارهای گوناگونی قرار می‌گرفته‌است. پس از این دوره، چنین فعالیت‌هایی وارد یک دوره تاسیس سازمانی می‌شوند، این دوره که در آن جنگیدن بر سر کسب امتیازات سازمانی همچون، ساختمان و نیروی انسانی دیده می‌شود، یک دوره متلاطم است، که از دل آن کارشناسانی کارکشته بیرون می‌آیند؛ کارشناسانی که به تدریج تعریفی متفاوت از یک کنشگر فعال در حوزه فرهنگی پیدا می‌کنند. در این دوره به دلیل تازگی تعاریف موقعیت‌ها در سازمان، کارشناسان خود به حوزه تصدی‌گری ورود می‌کنند، یعنی همان کاری که در دوره قبل انجام می‌داده‌اند. به مرور بدنه ساختار فرهنگی می‌آموزد که نقش متناسب، نظارت و حمایت است و از همین رهگذر نیز تغییراتی در مواجهه آن با بدنه دانشجویی شکل می‌گیرد و شکافی در این میان حاصل می‌شود. در این دوره می‌توان بی‌توجهی و رخوت و رکود را در فعالیت‌های داوطلبانه مشاهده نمود.

از دیگر سوی، تغییر ذائقه و ارزش‌های دانشجویان نیز عنصری مهم در تبیین بسترهای حاکم بر فعالیت‌های داوطلبانه فرهنگی محسوب می‌گردد. در جدول زیر بخش از این تغییرات در چارچوب دوگانه‌هایی مطرح می‌گردد.

جدول 1. مقایسه نشانگان دیروز و امروز مشارکت

نشانگان مشارکت دیروز	نشانگان مشارکت امروز
بازنمود سیاسی-مذهبی	بازنمود فرهنگی-اجتماعی
همراه بودن با صراحت	همراه بودن با پیچیدگی
سخت‌افزاری بودن	نرم‌افزاری بودن
عمیق و فلسفی بودن	سطحی و سریع بودن
محوریت مناسک و تظاهرات	محوریت اخلاق
همراه بودن با نتایج ملموس و سریع الوصول	ناملموس بودن نتایج و مشکل دستیابی به آن
عدم غلبه ساختارها	غلبه ساختارها
مشارکت به عنوان یکی از معدود مجال‌های فراغتی	تکثر منابع جهت فراغت
کارکرد هویت بخشی	فقدان کارکرد هویت بخشی

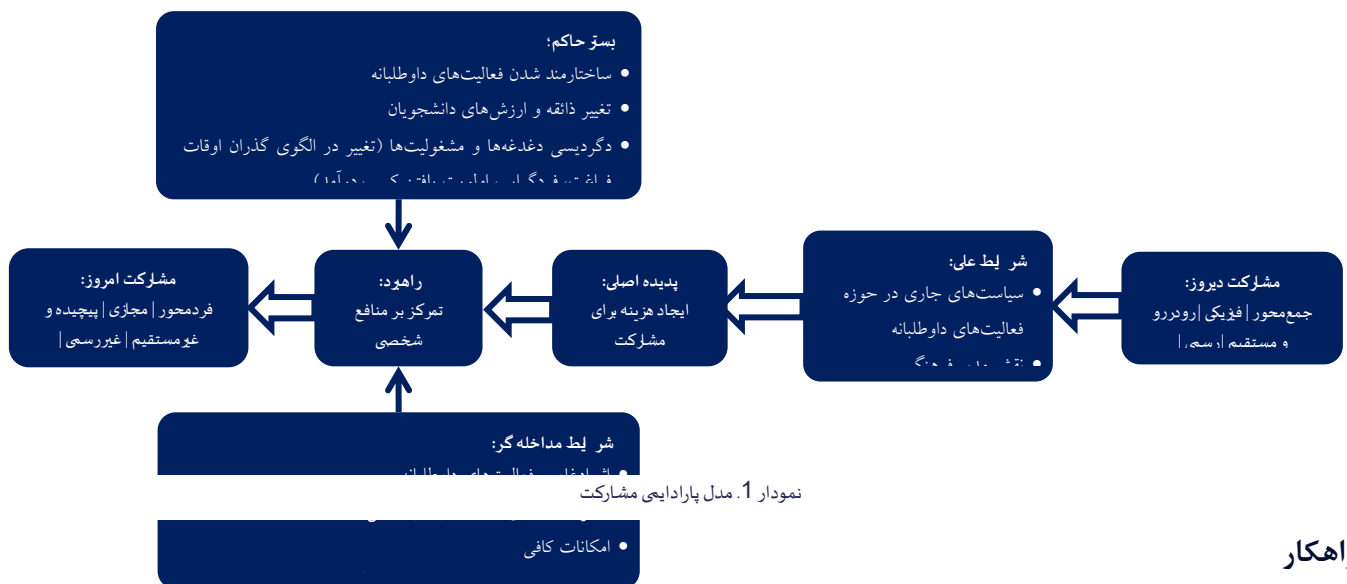
در کنار تغییر ذائقه و ارزش‌های دانشجویان، دگردیسی دغدغه‌ها و مشغولیت‌ها نیز بر بستر حاکم بر فعالیت‌های داوطلبانه اثرگذار بوده‌است. با تغییر ساختارها و وضعیت اقتصادی و جمعیتی خانوارها، تغییر نحوه و میزان پذیرش دانشجویان در دانشگاه و انباشتگی تجربه عملکرد دولت‌های گوناگون در عرصه سیاسی کشور دغدغه‌ها و مشغولیت‌های جوانان به شکل قابل توجهی دستخوش تغییرات شده‌است. موارد مذکور اثر عمده‌ای بر ترجیحات دانشجویان در نحوه گذران اوقات فراغت آن‌ها ایجاد کرده‌است. به عبارتی دانشجویان ترجیح می‌دهند اوقات فراغت خود را به شکلی فردی‌تر، سرگرم‌کننده‌تر، کم‌دغدغه‌تر، تساهل‌گرایانه‌تر، کم‌زحمت‌تر، سودآورتر و غیررسمی‌تر سپری کنند. افزون بر این، دانشجویان دیگر

به مانند گذشته کنش‌های خود را موثر نمی‌یابند و به نوعی یاس و ناامیدی دچار شده‌اند. در نتیجه در برخی موارد نسبت به فعالیت‌های داوطلبانه احساس بی‌هودگی دارند.

شرایط مداخله گر

همان گونه که ذکر شد، شرایط مداخله گر، شرایطی هستند که راهبردها از آن‌ها متأثر می‌شوند. این شرایط را مجموعه‌ای از متغیرهای میانجی و واسط تشکیل می‌دهند. شرایط مداخله گر، شرایط ساختاری هستند که مداخله سایر عوامل را تسهیل یا محدود می‌کنند و صبغه علی و عمومی دارند. ادغام و تفکیک دو حوزه فرهنگی و دانشجویی به عنوان فرآیند سازمانی‌ای که دو مرتبه در دانشگاه اتفاق افتاده است، یکی از شرایط مداخله گر در مشارکت است. البته این موضوع بیش از تاثیر مستقیم بر دانشجویان، بدنه سازمانی حوزه فرهنگی را تحت الشعاع قرار داده است. حوزه فرهنگی به ویژه پس از ادغام اخیر دو معاونت در سال ۱۳۹۵، دچار ضعف سازمانی در بودجه و نیروی انسانی شد که در نهایت به دلسردی، و بی‌انگیزگی کارشناسان این حوزه انجامید، بعد مکانی معاون از این حوزه و موضوعات اولویت دار در حوزه دانشجویی از جمله خوابگاه و تغذیه که از قضا بسیار پرهزینه و انرژی بر نیز هستند، در عمل موضوعات فرهنگی را به حاشیه رانده است و آن را مبدل به بخشی درجه دوم و لوکس کرده است. چنین نگاهی به روشنی در ذهن کارشناسان ریشه دوانده است.

از سوی دیگر وجود کانال‌های متعدد ارتباط با جنس مخالف، انگیزه‌های طبیعی در مسیر همسرگزینی را به بیرون از دانشگاه منتقل کرده است و بسیاری از دانشجویان دیگر از این بستر بهره‌ای نمی‌گیرند. نتیجه این اتفاق، کمرنگ شدن انگیزه دیده شدن در فعالیت‌های داوطلبانه است. از طرفی تسری فضای مجازی در همه ابعاد زندگی دانشجویی و گسترش استفاده از تکنولوژی‌های ارتباطی به ویژه پیام‌رسان‌های نوین و همچنین شبکه‌های اجتماعی مجازی و کاهش سن استفاده از آنها، عملاً شرایط جدیدی را در انجام فعالیت‌های دانشجویی ایجاد نموده است. دانشجویان تریبون‌های جدیدی پیدا کرده‌اند و در مکانی دیگر دیده و پسندیده می‌شوند. فضای مجازی هم به آن‌ها اجازه فعالیت زمان و مکان را می‌دهد و هم دست محدودیت‌های ساختاری به این شکل فعالیت نمی‌دهد. حتی می‌توان گفت فضای مجازی شکلی از ناشناختگی را ایجاد می‌کند که به واسطه آن دانشجویان از کنترل اجتماعی به ویژه در شکل سنتی آن مصون می‌مانند و به راحتی می‌توانند حس فراغت از جامعه را در آن تجربه نمایند.



ارائه راهکار

هدف پژوهشی که ارائه شد، تشریح وضعیت مشارکت دانشجویان به عنوان یکی از چالش‌های اساسی حوزه فرهنگی دانشگاه فردوسی مشهد است. در این مسیر تلاش شد شرایط علی، بستر حاکم و شرایط مداخله گر موثر بر راهبرد منتهی به شکل مشارکت دانشجویان امروز تشریح گردد. تا به اینجا کار شکل نظری دارد و طبیعتاً شعاع دید مصاحبه شوندگان است که شعاع روشنایی حاصل از این تحقیق را تنظیم می‌کند. اما می‌توان از دل جمع‌بندی نکات و یافته‌ها، راهکارهایی را نیز استخراج نمود. راهکارهایی که در برخی موارد بسیار راهگشا است و البته در مواردی از واقعیت‌های اجرایی فاصله دارد. بر این اساس، در این بخش تلاش می‌شود پیشنهادی متناسب با داشته‌ها، امکانات و مقدرات حوزه فرهنگی دانشگاه پیشنهاد گردد.

اصلی‌ترین راهکاری که به نظر محقق می‌رسد مبتنی بر ایده ای است که از مصاحبه با دکتر ابراهیمی وام گرفته شده است. شاید بتوان نام این پیشنهاد را «شبکه مشارکت استادمحور» نامید. همان طور که از نام راهکار پیشنهادی بر می‌آید، به یک شبکه اشاره دارد که محوریت آن را یک استاد بر عهده دارد. دانشجویان فعال و علاقمند نیز در حلقه این شبکه قرار می‌گیرند و همراه با استاد خود به فعالیت داوطلبانه می‌پردازند. در این الگو دانشجویان گرد یک استاد جمع می‌شوند و در یک تعامل تنگاتنگ، در راستای منافع مشترک همکاری می‌کنند. این الگو، الگوی جدیدی نیست و در حال حاضر نیز وجود دارد و دارای کارکردهای گوناگونی در حوزه‌های آموزشی، پژوهشی و البته فرهنگی است. این دانشجویان به طور معمول در فضای آموزشی دستیاران اساتید هستند، در فضای پژوهشی با اساتید در تولید آثار علمی همچون مقاله و تالیف و ترجمه کتاب همکاری می‌کنند و در زمینه فرهنگی نیز تحت حمایت استاد مهارت تعامل و کار جمعی را می‌آموزند و در بستر جامعه پذیری ثانویه، ارزش‌ها و هنجارهای علمی و عمومی را درونی می‌کنند. آن‌ها به این وسیله حس هویت و تعلق به دانشگاه را در خود ایجاد می‌کنند. این مسیر به اینجا ختم نمی‌شود. آینده دانشجویان درگیر در این شبکه‌ها نیز به شکل قابل ملاحظه ای روشن تر از سایر دانشجویان است. ارتباطات، مهارت‌ها و امکانات موجود پیرامون اساتید همواره فرصت‌هایی را برای دانشجویان می‌سازد و به آن‌ها در ساختن آینده خود کمک می‌کند.

مزایای متعددی برای این الگو وجود دارد که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌گردد:

۱. الگوی شبکه مشارکت استادمحور یک الگوی برد-برد-برد است که افزون بر دانشجو و استاد، دانشگاه نیز از آن منتفع می‌گردد. در این بازی، دانشجو و توانمندی‌هایش به خوبی دیده می‌شوند، مهارت‌های دانشجو تقویت می‌گردد، اوقات فراغت‌ش به شکلی مفید مصرف می‌شود و افزون بر این‌ها درآمد کسب می‌کند. در سوی دیگر، استاد در زمینه وظایف آموزشی و پژوهشی خود از نیروهای جوان، پرانرژی، و غالباً خوش‌فکر و خلاق بهره می‌برد، در زمینه ارتقای خود به ویژه در زمینه امتیازات لازم در ماده ۱ آیین نامه ارتقا گام بر می‌دارد، بستری برای دنبال کردن ایده‌های خود می‌یابد و دغدغه‌های تربیتی خود را دنبال می‌نماید. در ضلع دیگر این مثلث نیز دانشگاه، از رهگذر این تعاملات، فرآیند جامعه‌پذیری دانشجویان را در فضای دانشگاه تسهیل می‌نماید، فضای واقعی شکل‌گیری و رشد ایده‌های کارآفرینانه را فراهم می‌کند، حس تعلق را در اعضای خود ارتقا می‌دهد، روابط میان استاد و دانشجو به الگوی روابط افقی نزدیک می‌کند و باعث رنگ باختن یاس و ناامیدی در محیط دانشگاه می‌گردد.

۲. این الگو بسیاری از چالش‌های از پیش موجود را بی‌معنا و یا حتی تبدیل به فرصت می‌کند. اولاً تعامل محوری این الگو در سطح استاد-دانشجویان، اثر ساختار را به حداقل می‌رساند و اکثر ضعف‌های ساختاری بیان شده در این تحقیق مانند تاخر ساختاری، گرفتن آزادی عمل دانشجویان، استانداردسازی کنش‌های داوطلبانه و ... را از بین می‌برد. البته ناگفته نماند که شکل‌گیری این الگو خود نیازمند تلاش‌های جدی در سطح دانشگاه است که البته چندان دور از دسترس نیست. دوماً منفعت‌گرایی طرح شده در تحقیق را در دل خود هضم می‌کند و از آن به عنوان موتور انگیزشی استفاده می‌کند، چرا که مبتنی بر بازی برد-برد برای طرفین تعامل است. سوماً فضای مجازی را به خدمت می‌گیرد و چالش‌های استفاده از آن را به معنا می‌سازد.

۳. کاهش تصدی‌گری در حوزه فرهنگی و محلی شدن فعالیت‌های داوطلبانه و تربیتی بر اساس نیازهای علمی، آموزشی و پژوهشی با درگیر شدن اساتید تحقق می‌یابد و این امکان وجود دارد که وظایف حوزه فرهنگی به نظارت و پشتیبانی از فعالیت‌های داوطلبانه محدود گردد.

۴. پیاده‌سازی این الگو به اندازه کافی عملیاتی است چرا که در حال حاضر هم وجود دارد و با موفقیت نسبی کار خود را انجام می‌دهد. در حال حاضر در سطح دانشگاه اساتید زیادی از این الگو استفاده می‌کنند. آن‌ها از حداقل امکانات خود استفاده کرده‌اند و شبکه خود را ساخته‌اند. برای می‌توان به الگوهای موفق همچون دکتر ابراهیمی در دانشکده کشاورزی و دکتر میرزاویزیری و قنبری در دانشکده ریاضی، دکتر یوسفی در دانشکده ادبیات اشاره کرد. چنین تلاش‌هایی این ظرفیت را دارند که با پشتیبانی و نظارت دوردور و نه دخالت به الگوهای بسیار موفق تبدیل شوند و نتایج بسیار مفیدی را برای دانشگاه و اعضای آن به ارمغان بیاورند.

اما همان‌طور که از عنوان پیشنهاد بر می‌آید، شبکه مشارکتی استاد محور به یک شبکه اشاره دارد که محوریت آن را یک استاد بر عهده دارد. دانشجویان فعال و علاقمند نیز در حلقه این شبکه قرار می‌گیرند و همراه با استاد خود به فعالیت داوطلبانه می‌پردازند. در این الگو دانشجویان گرد یک استاد جمع می‌شوند و در یک تعامل تنگاتنگ، در راستای منافع مشترک همکاری می‌کنند. این الگو، الگوی جدیدی نیست و در حال حاضر نیز در حوزه‌های آموزشی، پژوهشی وجود دارد و علاوه بر کارکردهای آموزشی و پژوهشی دارای کارکردهای فرهنگی نیز است. این دانشجویان به طور معمول در فضای آموزشی دستیاران اساتید هستند، در فضای پژوهشی با اساتید در تولید آثار علمی همچون مقاله و تالیف و ترجمه کتاب همکاری می‌کنند. با تشکیل شبکه مشارکتی استاد محور دانشجویان در زمینه فرهنگی تحت حمایت استاد مهارت تعامل و کار جمعی را می‌آموزند و در بستر جامعه‌پذیری ثانویه، ارزش‌ها و هنجارهای علمی و عمومی را درونی می‌کنند. آن‌ها به این وسیله حس هویت و تعلق به دانشگاه را در خود ایجاد می‌کنند. این مسیر به اینجا ختم نمی‌شود. آینده دانشجویان درگیر در این شبکه‌ها نیز به شکل قابل ملاحظه‌ای روشن‌تر از سایر دانشجویان است. ارتباطات، مهارت‌ها و امکانات موجود پیرامون اساتید همواره فرصت‌هایی را برای دانشجویان می‌سازد و به آن‌ها در ساختن آینده خود کمک می‌کند.

تخصیص گزنت فرهنگی (مانند گزنت‌های آموزشی و پژوهشی) به استادانی که محوریت این شبکه‌ها را بر عهده دارند بسیار اهمیت دارد. تخصیص این گزنت هم از حیث ساختاری، استادان را به حضور در این شبکه‌ها (مانند ماده یک آیین‌نامه ارتقاء اعضای هیات علمی) راغب می‌کند و هم از حیث تعاملی دست‌آنها را در هزینه کردهایشان باز خواهد گذاشت.